

چگونه می توان ایرانی بود

این مقاله ترجمه نخستین خطابه ادلسله سخنرانی-
هائی است که به زبان فرانسوی در دانشگاه سن ژوزف
(پروب) در سال ۱۳۳۶ در پاریس تمدن و فرهنگ ایران
ایراد شد و دو حکم مقدمه‌ای برای مباحث به‌دوید.
عنوان این مقاله اقتباس از يك جمله معروف کتاب
دنامه‌های ایرانی، منتسکیو است که مآخذ متنی معروف
سده و اصل آن چنین است :
چگونه می توان ایرانی بود

پیش از هفت قرن پیش یکی از شاعران بزرگ ایران سعدی
نامدار ، در محلی که چندان از اینجا دور نیست یعنی «در جامع بعلبک
سخنی چند به طریق موعظت می گفت » و در تفسیر آیه «نحن اقرب اليك
من حبل الوريد» این شعر را می سرود که :

دوست نزدیکتر از من به من است

وینت مشکل کسه من از وی دورم

آفرین اتفاق چنان افتاده بود که شاعر بزرگ عالم شنوندگان
خوبی بدامت از این معنی در کتاب مشهور خود ، گلستان ، شکره
کرده است .

امروز وضع وارونه است . متکلم ، اگر چه به خود می بازد که
هموطن سعدی است ؛ از دانش و فصاحت بهره واقعی ندارد و در مقابل
شنوندگان دانا و آگاه قرار گرفته . پس ناگزیر است که به دامن عفو
و اغماض ایشان در آویزد تا او را از هر نقص و کوتاهی که در پایش هست
معذور دارند .

اما اگر اکنون وضع متکلم و مستمع چنانکه بود نیست : موضوع

چگونه می‌توان... ۲۵۴

سخن سعدی همچنان تازه و مناسب است، زیرا از این گفتگو غرضی جز این در میان نیست که ملتی را که از دیرباز با شما آشناییها دارد بهتر بشناسید؛ و روابطی که همیشه ایران را به ملت‌های عرب از یکسو و به ملت‌های اروپایی از سوی دیگر می‌پیوسته است، محکمتر شود.

ازجانب دیگر بیان کردن نکته‌های مهم تاریخ و اندیشه و ادبیات و هنر ملتی که نزدیک سه هزار سال بر او گذشته است کار آسانی نیست، خاصه که در طی این زندگی دراز اینهمه فراز و نشیب دیده و تاریخ اندیشه و هنرش داستان تأثیرهای متقابل و دلدوستد دائم با همه ملت‌ها از چین تا یونان باشد.

چنین سرنوشتی نصیب ملت‌هایی است که در چهار راه جهان جای گرفته باشند؛ و ایران، از این جهت، وضعی خاص خود دارد. این سرزمین، که میان دریای خزر و خلیج فارس واقع شده، از زمان‌های قدیم در شمال با قبایل نیم وحشی و بیابانگرد آسیای مرکزی، در مشرق با ولایت‌های غربی چین و هند و در مغرب با تمدن‌های بحرروم همسایگی داشته است. جلگه مرتفع ایران در حکم پلی است که آسیای مرکزی را به آسیای غربی می‌پیوندد.

پس عجب نیست اگر اندیشه و هنرش چنین عام و جهانگیر باشد. اما برای این گونه ملت‌ها بسیار نادر است که بتوانند در دورانی چنین دراز شخصیت و خصوصیت خود را همچنان حفظ کنند.

برای این مورد، ایران مثالی است که حتی می‌توان آنرا استثنائی

خواند.

۲۵۵ ————— فرهنگ و اجتماع

در طی هزارهٔ دوم پیش از میلاد بود که ایرانیان از دشت‌های شمالی سرآزور شدند و در کوهستان‌های این سرزمین جا گرفتند. در مغرب‌این جلگهٔ بلند به ملت‌هایی برخوردند که شهرنشین بودند و تمدنی پیش‌رفته داشتند. چهار قرن گذشت تا ایرانیان تمدن و فرهنگ این ملت‌ها را اخذ کردند و بر ایشان پیشی گرفتند و به‌تسخیر آسیای آنروز و تسلط بر آن پرداختند.

در قرن نهم پیش از میلاد است که نخستین بار در نوشته‌های آسوری نام طایفه‌های ایرانی یعنی «پرسوا» (پارس) و «امادی» ها (ماد) دیده می‌شود. مادها در آخر قرن هشتم دولت خود را تأسیس کردند اما فتح آسیای مرکزی و غربی و تأسیس شاهنشاهی بزرگ و واحد ایران کار مایهٔ دیگر ایرانی یعنی پادشاه بود. مؤسس این دولت، کوروش هخامنشی، در مدتی کوتاه تمام قدرتهایی را که در سردهش بود از میان برداشت. کرسوس پادشاه لیدیّه را در سارد (۵۴۶ قبل از میلاد) و جنگجویان بیابانگرد را در شمال شرقی؛ در ولایت باختر، و نابونید پادشاه بابل را در پایتخت او شکست داد (۵۳۹). از آن پس دیگر دوران بابل و سلطنتش به پایان رسید و همهٔ ملت‌های آسیای مرکزی و غربی تا دو قرن زیر فرمان یک شاه، شاه شاهان شاه ایران، درآمدند.

کمبوجیه جانشین او مصر را گشود و به قلمرو خودش افزود. این زمان دورهٔ نهایت وسعت سرزمین ایران بود. در زمان کوروش پایتختش پاسارگاد، وزارت اکبتانه و بابل و سارد گشت و در زمان کمبوجیه (۵۲۹-۵۲۲) ایران در درهٔ نیل به جای فرعونیان نشست. در زمان داریوش کشور از مشرق تا رود سند بسط یافت و در مغرب از دریا گذشت

ربه سوی یونان و اروپا تاخت .

امانتها جنگ، و حتی بیروزی، مایه افتخار ملتها نیست. تاریخ، ملت‌های دیگری می‌شناسد که سرزمین‌هایی به همین وسعت یا وسیع‌تر را تسخیر کرده‌اند. نکته درخور توجه اینست که در کشور گشایی ایران صفتی بود که برای دنیای آن زمان بکلی نازگی داشت و آن صفت بشر دوسنی و مدارا بود. نخستین بار بود که شاهان مغلوب و معزول زنده می‌ماندند. ملت‌هایی که آسوریان و بابلیان اسیر کرده بودند آزاد شدند، رسولان یهود هر چه از غلبه نبوا با تفرین یاد می‌کردند بر طلوع دولت کورش ثنا و آفرین خواندند، زیرا که قوم یهود نیز آزاد شد و به اورشلیم برگشت و به تجدید بنای معبد یهود پرداخت. همه ملت‌های دیگر نیز از فتوحات ایران خشنود شدند و در دوره کوروش هیچ ولایتی از این شاهنشاهی پنهان‌تر به شورش برنداشت. فنقیان نیز نمی‌باستی از تسلط ایران ناراضی باشند زیرا شاهنشاه ملت‌هایی را زیر فرمان آورده بود که شهرهای بزرگ فنقی یعنی صور و سیدا را با خاک یکسان کرده بودند. اندکی پس از این زمان می‌بینیم که این قوم کشتی‌های خود را به پادشاه ایران می‌دهد و در جنگ‌های دریائی کمر به خدمت او می‌بندد. حتی در ساختن کاخ شاهی شوش شرکت می‌کند و از کوه‌های لبنان برای ساختمان کاخ داریوش چوب سدر می‌فرستد. کاخ‌های هخامنشی، به خلاف رسم آن روزگار، به دست اسیرانی که زیر تازیانه جان می‌دادند ساخته نشده است. اسنادی که در سال‌های اخیر در تخت جمشید بدست آمده بخوبی نشان می‌دهد که شاهان هخامنشی به کارگران کاخ مزد قابلی می‌پرداخته‌اند.

۲۵۷ فرهنگ و اجتماع

یکی دیگر از مختصات این شاهنشاهی نو سازمان بدیع آن بود. داریوش بزرگ در اداره کشور نظمی پدید آورد که قرن‌ها پس از او بجا ماند و مورد تقلید و اقتباس واقع شد. شاید در آینده فرصتی دست دهد که از این سازمان به تفصیل گفتگو کنیم. اما این را ناگفته نباید گذاشت که استیلای ایران در دنیای آنروز وضعی پدید آورد که مورخان و آسایش هخامنشی خوانده‌اند.

می‌دانیم که این دولت عظیم پس از دو قرن رونق و دوام به دست جنگجوی یونانی که اسکندر نام داشت، از پا درآمد (۳۳۱). علت این شکست هر چه باشد دانستن نتیجه آن مهم‌تر است. در مدتی که به یک قرن فرسید سلوکی‌های یونانی بر ایران حکومت کردند. مورخان غربی از «یونانی شدن» ایران به تفصیل سخن گفته‌اند. بعد خواهیم دید که این امر بسیار سطحی بوده است. اما جای آنست که از «ایرانی شدن» یونان هم گفتگویی بشود. می‌دانیم که اسکندر چون بر تخت ایران نشست جامعه ایرانی در هر کرد و آداب ایرانی پذیرفت و از اینکه خود را جانشین «شاه» بخواند لذتی برد.

جانشینان اسکندر پیش از هشتادسال حکومت نکردند. یک‌تیر از ایرانی از شمال شرقی کشور برخاست و به دولت ایشان پایان داد. این سلسله که اشکانی خوانده می‌شود دولت ایران را از نو برپا کرد و نزدیک پنج قرن یعنی تا سال ۲۲۷ بعد از میلاد مسیح بر آن فرمان زاند. شاهان اشکانی خود را ملر فدار و حامی فرهنگ یونانی می‌خواندند. حتی بر سکه‌های ایشان نام و عنوانشان به خط یونانی نوشته شده است.

چگونه می‌توان... ۲۵۸

یا این‌حال قرائن حکم می‌کند که نفوذ یونان هرگز عام و عمیق نبوده‌است. مهرباد اشکانی اگرچه برای انخیزد محبت به رعایای یونانی که در کشورش پراکنده بودند لقب «یونان دوست» به‌خود گرفت عنوان قدیم ایرانی یعنی شاهنشاه را نیز دوباره معمول کرد. دیگری از شاهان این سلسله به‌نام بلاش به‌جمع روایات پراکنده دین ایرانی یعنی مزدا پرستی همت گماشت و از این‌کاز شهرت و محبوبیت یافت. این نکته‌ها و بسا قرائن دیگر نشان می‌دهد که روان ایران همچنان بیدار و هشیار مانده بود و همین امر اشکانیان را کمک کرد تا جنگجویان بزرگ رومی را از مرزهای خود برانند و ولایتهای غربی کشور را از تسلط ایشان حفظ کنند. می‌دانیم که در میان چندین بار به‌تسخیر ولایت‌های ایران آمدند، کراسوس و انتونیوس و تراژان به‌نوبت بخت خود را در این‌کار آزمودند. هیچ‌یک از ایشان کامیاب نشد و کراسوس سر در این آرزو گذاشت.

اما ایران اشکانی، علاوه بر دفاع در مقابل روم، گرفتار هجوم پیاپی بیابان گردان شمالی نیز بود که بعضی از دشتهای شمال شرقی و بعضی دیگر از گذرگاههای جبال قفقاز به کشور ایشان می‌تاختند. ایران در این پیکار خدمتی عظیم به بشر کرد، زیرا تمدن قدیم آسیای غربی را، که خود وارث و مالک آن بود، از نابودی نجات بخشید.

گفته‌ام که درباره‌ی علاقه‌ی اشکانیان به یونان مبالغه شده است و حتی ایشان کوشیده‌اند که از توسعه و نفوذ یونان دوستی بکاهند. اما روان ایران، که بی‌مسته‌هیا تر می‌شده شاید کوشش ایشان را کافی نمی‌شمارد و

به این سبب همینکه اردشیر ساسانی علم برداشت سراسر ایران او را همان پادشاه راستین شمرد که از دیر باز چشم به راهش داشت .

نزدیک شش قرن از انقراض هخامنشیان می گذشت و هنوز ایرانیان بزرگی دیرین خویش را از یاد نبرده بودند . ساسانیان خود را از اعقاب شاهان هخامنشی شمردند و همین امر ایشان را قوت و توفیق بخشید . اردشیر دولتی ملی برپا کرد که بر مذهب علی و تمدنی ایرانی تکیه داشت . در تشکیلات داخلی نظمی دقیق دادند و آنرا به اداره ای مرتب سپردند و سپاهی منظم و کار دیده فراهم آوردند و چنان قدرتی یافتند که دنیای متمدن آن روزگار میان ایران و روم تقسیم شد . ساسانیان ناگزیر بودند که پیاهی در سه جبهه بچنگند : در مغرب با رومیان ، در مشرق با کوشانیان و هپتالیان و در شمال با بیابانگردان .

اما دولت ساسانی ، که ریشه اش از فرهنگ کهن ایران سراب بود ، پس از آن که در جنگ و سیاست بر رومیان و کوشانیان غلبه کرد ، بر فرهنگهای مجاور ایران در گشود . تمدن ایرانی از این روابط سود بسیار برد ، نفوذ هنر ایران از یکسو تا اقیانوس اطلس کشید و از سوی دیگر ، به صورت شیوه نو ایرانی و بودایی ، به چین رسید . دینهایی که در سرزمین ایران پدید آمده بود در اروپا و آفریقا با دینهای بزرگ آنروز به معارضه برخاست و در خلوت آسیای مرکزی بسط یافت . تشکیلات سپاه ایران سر مشق آفرین پهلوانی اروپا در قرون وسطی شد و نظام اداری کشور بعدها دربار شارلمانی را به تقلید و پیروی واداشت .

ساسانیان بار و خلیفه ای را که شاعران اشکانی به عهده گرفته بودند

چگونه نمی توان... ~~.....~~ ۲۶۰

همچنان به دوش کشیدند و تمدن کهن آسیای غربی را از دستبرد جنگجویان نیمه وحشی شمالی حفظ کردند. اما با دولت «گوتائی» هند همیشه دوست ماندند و هر دو کشور از این روابط دوستانه در توسعه فرهنگ خود بهره یافتند.

سنت دیرین ملی، که سیاست رفق و مدارا بود، کم و بیش در دولت ساسانی نیز دوام یافت. اگر شاهان این سلسله گاه نسبت به پیروان ادیان دیگر تندی و سختگیری نشان می دادند، غالباً علل سیاسی داشته بود. البته در مقابل آئین مسیح وضع ایشان کمی دشوار بود. دولت روم شرقی (بیزانس) رسماً دین مسیح را پذیرفت و در ایران دولت زردشتی بود، اما عیسویت در ایران نیز نفوذ می یافت و رعایای مسیحی ایران به دولت همدین خود یعنی روم علاقه نشان می دادند. بنابراین روحانیان زردشتی بهانه خوبی داشتند که گاهی شاه را به شکنجه و عذاب مسیحیان وادارند؛ اما شاه ساسانی اغلب مقاومت می کرد. روایت است که موبدان به یکی از شاهان این سلسله فشار آورده بودند که عیسویان را تارومار کند، شاه برای بیان علت مدارای خود مثلی آورد: دست خود را نشان داد و گفت: «کتب این دست دین پاک زردشت است اما از کف بی انگشت کاری نمی آید. انگشتان دینهای دیگر ایراند.»

اما جنگهای دراز با کشورهای همسایه و زدوخوردهای خونین که چهار قرن دوام داشت جز رمق در تن ملت ایران نگذاشت و وضع داخلی کشور هم چنان نبود که براین جراحات مرهم بگذارد و نظم و تعادلی ایجاد کند. فرمانروایان محلی منتظر فرصت بودند تا حقوش قدیم

خویش را باز بدست آورد و سرکردگان لشکر بیای می‌گفتند که تا بر تخت بنشینند، استبداد دربار و رقابتهای شدید بر سر جانشینی شاه که قدرتش رو به ضعف می‌رفت و اختلاف طبقاتی که به صورت جنبش مزدکی جلوه کرد و انسان جامعه ایرانی را درهم ریخت و شهروده را به خون کشید مقدمات زوال دولت ساسانی را، در همان زمان که بد چشم جهانیان به اوج قدرت رسیده بود، فراهم آورد. اما ضربت قطعی را دشمنان ایران، که قرن‌ها نیروی کشور را فرسوده بودند، زدند. این ضربت از دست ملت جوان عرب و از آمدن که تازه داشت از زندانی صحرا-نشینی بیرون می‌آمد اما ایمانی قوی به دینی جدید یعنی اسلام آوردن به جنبش آورده بود. در مدتی کوتاه مسلمانان عرب و شاهنشاهی پهلوان ساسانی دست یافتند و چیره شدند.



چنین می‌نمود که کار ایران به پایان رسیده است. از این پس هر يك از ولایتهای این کشور وسیع به دست والی اداره می‌شد که خلیفه فرستاده بود و بسیاری از ایشان برای مطیع ساختن ملت سرفراز و سرکش ایران قساوتی می‌نمودند به خرج می‌دادند. زبان رسمی و اداری زبان عربی یعنی زبان کتاب آسمانی اسلام بود. ایرانیانی که به دین خود مانده بودند اگر کارشان به شکست و گشتن نمی‌رسید به آزار می‌رسید. ایرانیان جدید تا آنجا تاخند که به خلاف دستور صریح اسلام خود را از آزادی برتر دانستند و ملت‌های زبان تقیم، یعنی عجم و خصوصاً ایرانیان را سخت خوارشمر دند. کوششهای پیاپی سرداران و وطن‌پرستان ایرانی برای بازیافتن استقلال و قدرت دیرین همه به هدر

چگونه می‌توان... ۲۶۲

رفت. اسلام، که نارضایتی طبقات رنج‌دیده و تهیدست ایران به‌رواجش کمک می‌کرد در سراسر کشور رسوخ یافت و به دورترین مرزهای شمالی و شرقی رسید.

آیا ایرانیان به این سرترشت تن دادند و پذیرفتند که مانند آنهمه ملت‌های دیگر در عنصر بیگانه حل و محو شوند؟ نه. همه کوشش خود را در آن مقصور کردند که با این زندگی جدید آشنا شوند تا به تدریج اما به‌طریقی قطعی و مطمئن، مقدمات رساختن نومی را فراهم کنند. نخست به کار زبان عرب پرداختند که زبان دین و اداره بود و آنرا زیر نگین آوردند. همکاری پرفایده‌ایشان بود که عربی را در مدتی کوتاه زبان دانش و فرهنگ کرد. صرف و نحو لغت عرب همیشه مدیون ایرانیانست. مجال آن نیست که همه بزرگان این فن را نام ببرم. اما از ذکر چند نام بزرگ مانند سیویه و کسایی و فیروز آبادی و ابوزکریعی تبریزی و جرجانی و زمخشری نمی‌توان گذشت. نثر امثال ابن مقفع و بدیع‌الزمان همدانی برای نویسندگان عرب سرمشق شد. در شعر عربی هم ایرانیان نمایندگانی برجسته‌ای داشتند که از آن جمله بشار بن برد و ابونواس و مهیار دیلمی است. موسیقی عربی ساخته و پرداخته ایرانیانست مانند ابراهیم موصلی و پسر نامدارش اسحق است که نسبشان به محترمان فارس می‌رسد. حتی امروز از مجموع اصطلاحات موسیقی عربی نزدیک به دوثلث یا الفاظ فارسی است و یا الفاظی که از روی قالب کلمات فارسی ریخته شده است. در ققه اسلامی نیز ایرانیان مقامی بلند دارند. من اینجا فقط از ابوحنیفه اسم می‌برم، اما دهر زمانی صد ها ققه ایرانی

۲۶۳ فرهنگ و اجتماع

وجود داشته و این عجب نیست که اسلام دیگر دین ایران شده بود .
 اما خصوصاً علم و فلسفه را باید رهین ایرانیان دانست . نخست
 در ترجمه استادی خود را نشان دادند. دانش هندی به همت ایشان در
 محافل علمی اسلامی راه یافت. سپس به اتکاء سوابق علمی ملت خویش
 به ایجاد آثار ابتکاری در رشته های مختلف علم دست زدند ؛ از آن
 جمله الخوارزمی ، که نامش هنوز در ابداع استادانه اش (الگوریتم)
 باقی است و ابوریحان بیرونی ریاضی دان و منجم نامی . در علوم طبی
 نیز ایران به تمدن اسلامی بزرگانی مانند رازی داده است که او را
 « جالینوس العرب » خوانده اند . این فهرست مختصر را بی ذکر نام
 « اخوان الصفا » نمی توان پایان داد . از این فرقه که در اسلام منتهی
 برگردن علم و فلسفه دارد چند تن را می شناسیم که از آن جمله یکی
 هستی و یکی زنجانی و دیگری مهرجانی بوده اند . کم کم به نام « فارابی »
 مفسر نامی آثار ارسطو و ملقب به « معلم ثانی » می رسم . جانشین پر
 افتخارش نیز ابن سینای ایرانی است که محتاج معرفی نیست . سرانجام
 از غزالی . فیلسوف و عالم دین و عارف عالی مقام ، نیز نام باید برد .
 هر کس تاریخ تمدن اسلامی را ورق بزند در هر فصل البته به
 چند نام بزرگ ایرانی بر می خورد .

اما جنبش سیاسی ایران نیز چندان به تأخیر نیفتاد . بنی امیه که
 مانع بروز نهضت ایران بودند به دست سپاه ایرانی و سردار خراسانی از
 مسند خلافت فرو افتادند و بنی عباس به اتکاء ایرانیان به خلافت نشستند
 و راه را برای نفوذ ایران باز گذاشتند . می دانیم که خلافت عباسی در
 بسیاری از نکات جز تقلیدی از شاهنشاهی ساسانی نبود و خلفا به تلقین

چگونه می توان ...

وزیران و مشاوران ایرانی در امور اداری خود از روش شاهان قدیم ایران پیروی می کردند .

با اینهمه ایرانیان بدان قناعت نکردند که دربار بغداد را تحت نفوذ خود داشته باشند و آداب و رسوم خود را به خلیفه تحمیل کنند. از پانزدهم تا استقلال خود را بدست آوردند . در قرن سوم هجری بود که نخستین امیران ایرانی ، مستقل یا نیم مستقل ، در خراسان ظاهر شدند. ملت ایران از بازیافتن آزادی سیاسی سرمست شد و در عین آنکه دین اسلام را حفظ کرد به احیای زبان و ادبیات ملی خود پرداخت ، اکنون در قرن چهارم هجری هستیم. این همان زمان فردوسی بزرگوار و شاهنامه مشهور او است. شاعران و دبیران در دربار شاعران فراوانند. حکیمان و دانشمندان بزرگ ایرانی مانند ابوزریحان و ابن سینا و سپس غزالی اگرچه آثار مهم خود را به عربی می نویسند در زبان مادری خود هم کتابهایی تألیف می کنند .

ملت نیز آداب و رسوم کهن را هنوز نگمداشته است . به دین اسلام گرویده اما ایرانی مانده است . در دربار امیران ، اگرچه گاهی از نژاد ترکند ، بسیاری از مراسم ساسانی و جشنهای ملی معمول است. بعضی شاعران درباری ، شاید به تحریک شیخان متعصب امیرزاده نسخ و ترک این مراسم تشویق می کنند . یکی از ایشان در جشن سده به امیر می گوید

تو مرد دینی و این رسم رسم گبران است

را به جشن سده تهنیت گویم من

اما جشنهای نوروز و سده و مهرگان و نظایر آنها هم جدا در ایران

۲۶۵ _____ فرمگه واجتماع

معمول است و کاری از دست متعصبان بر نمی آید. امروز هم هیچ دهکنه‌ای در ایران نمی‌یابید که در آن جشن باستانی نوروز را با شور و علاقه بسیار برپا ندارند.

سلسله‌ها جای یکدیگر را می‌گیرند و امیران و پادشاهان، حتی آنانی که از نژاد بیگانه‌اند، همه خود را حامی و مروج فرهنگ ملی نشان می‌دهند. مدتی دراز نیز خانواده ایرانی بویه یا ترکان ایرانی شده سلجوقی در بغداد فرمان می‌راندند و خلیفه عباسی به‌همین نام و عنوان دلی خوش کرده است.

جنبش ملی ایران کم کم به اوج می‌رسد. کشور پرثروت و برون‌داست. شهرها از جمعیت انباشته‌اند، حتی فرصت آن دست داده که به فکر ترقی و توسعه دانش و فلسفه باشند. وزیر بزرگ پادشاهان سلجوقی در سراسر کشور دانشگاهها برپا می‌کند که از آنجمله دانشگاه بغداد بسیار معروف است. دانشمندان زمان را دعوت می‌کند که در این عهد درس عالی، که همه بدانم خود او «نظامیه» خوانده می‌شوند، تدریس کنند. چرخ ترقی و تکامل تند می‌گردد و پیش می‌رود که ناگاه باز بلائی عظیم بر سر کشور فرو می‌آید؛ این بار مغولانند که پا در رکاب مرگ می‌نهند و بر شهرهای ایران مستولی می‌شوند و می‌کشند و می‌سوزند و ویران می‌کنند. اینقدر خون می‌ریزند که جان ایران به لب می‌رسد. شهرهای بزرگ با خاک یکسان می‌شوند که از آن جمله دی نزدیک تهران است. پس از چنگیز نوبت هولاکونبیره اوست که رسم‌درنگی نیای خود را از سر بگیرد. می‌دانیم که هولاکو بغداد را فتح کرد و آخرین خلیفه عباسی را کشت و پایتخت دینی اسلام شهر مارون الرشید

چگونه می توان... ~~www.ketabfarsi.com~~ ۲۶۶

و انف لیلہ را به قتل و حریق سپرد. چه بسا کتابهای فارسی و عربی و چه بسیار نقاشی های ایرانی و چه آثاری از میراث فرهنگی بشر در این حوادث نابود شد که هرگز بازگشتنی نیست .

اما باز هم ایرانی خود را نباخت . باز روان ایران کوشید و دو نسل پیشتر نگذشت که خان مغول ایرانی از کلرد آمد غازان خان دین ایران را ، که مسلمانی بود ، نیز پذیرفت . و به یاری وزیر ایرانیش دشبالدین فضل الله به « عمارت و آبادانی زمین » پرداخت جانشینان غازان دیگر آن ددان درنده ای که کارشان نابود کردن تمدن بشر بود نیستند . حتی به امور علمی و ادبیات فارسی علاقه دارند . روان ایران باز دیگر قدر است کرده است . مسافران اروپائی که شهرهای ایران را در دوره آخرین خانهای مغول دیده اند از آبادانی کشور خبر می دهند . یکی از ایشان که تیریز پایتخت مغولان ایران را دیده است از اهمیت بازرگانی شهر سخن می گوید و می نویسد که « درآمد خان ایران از شهر تیریز بیش از درآمد پادشاه فرانسه از تمام کشور خویش است » بدینسان ایران داشت دردهای خود را درمان می کرد که تیموریان رسیدند و کارچنگین یان را از نو آغاز کردند. تیمور در ایران بسیار وحشیانه رفتار کرد و کشور از مرد و مال درویش شد. اما جانشینانش از چنگیزیان نیز زودتر شیفته تمدن ایرانی شدند و طولی نکشید که به خدمت آن کمر بستند . هرات و سمرقند، پایتخت های شاه رخ و الغریک ، مرکز نهضت های هنری جدید شد و همین نهضت مقدمات آنرا فراهم آورد که باز هنر ایران در دوره صفوی چنان شکفته و بارور شود .

سلسله صفوی را امیری جوان و دلیر به نام اسمعیل بنیاد گذاشت

۲۶۷ فرهنگ و اجتماع

و خود در سال ۹۰۷ هجری رسماً به سلطنت نشست. وی گردنکشان داخلی را به زودی سرکوب کرد. در مشرق ازبکان را که بر خراسان مستولی شده بودند شکست داد و ولایات ایران را پس گرفت و در مغرب با سلطان سلیم پادشاه عثمانی روبرو شد که از پیشرفت سریع او نگران شده به دفعش شتافته بود. سیاست اصلی شاه اسمعیل آن بود که مذهب شیعه را ترویج و تقویت کند تا بدین وسیله ایران را از تسلط سلطان سنی ترک، که خود را جانشین خلیفه می خواند و آرزوی استیلا بر همه کشورهای اسلامی را در سر می پخت، رهائی دهد. اگر چه شاه جوان صفوی در همه جنگهای خود با عثمانیان کامیاب نشد. اما سرانجام توفیق یافت که سلسله شاهان صفوی را تأسیس کند و این سلسله تا دو قرن بر ایران سلطنت کرد. دولت جدید ایران که تا امروز ریاست ساخته و پرداخته صفویان است. کار مهم شاهان صفوی زدو خورد با ترکان بود که پیامی به ولایتهای غربی ایران می تاخند و قتل و غارت می کردند. شاه عباس در سال ۱۶۰۲ چون خود را نیرومند یافت به ترکان تاخت و نزدیک دریایچه ارومیه ایشانرا شکست داد و ولایتهای خود را پس گرفت. سپس فرصت یافت که به اصلاح کشور بپردازد. در سراسر مملکت راهها ساخت با شاهان اروپا رابطه یافت، پایتخت خود را از قزوین به اصفهان برد و ازمندان را در آن شهر سکنی داد و بازرگانان و پیشه‌وران و هنرمندان اروپایی را به پایتخت خود جلب کرد. در خلیج فارس هم، به همدستی انگلیسیان، بر پرتالیان تاخت و ایشانرا، که از یک قرن پیش در آنجا مستقر شده بودند؛ از خلیج بیرون کرد. این فرمانروای بزرگ در ۱۰۳۸ پس از ۴۲ سال سلطنت درگذشت و کشوری آباد به جا گذاشت.

چگونه می توان... ۲۶۸

کار عمده جانشینانش دفاع از هجوم ترکمانان به خراسان و پادشاهان هند به افغانستان بود. روابط ایشان با اروپا دوام یافت و سفیران اروپائی به دربار اصفهان روی آوردند. در این زمان است که مبلغان مسیحی و جهانگردان فرانسوی در بیشتر شهرهای ایران گشته و سفرنامه های مفصل و دقیق نوشته اند .

در دوره انحطاط این سلسله یکی از سرکردگان ولایات شرقی ایران طغیان کرد و بر پایتخت دست یافت و چندسالی حکومتی پریشان بود تا سرداری ایرانی طغیان را از پایتخت ایران راند و چندی نگذشت که خود را پادشاه خواند . این سردار نامدار نادر نام داشت و در کار سپاه و جنگ نابغه بود. ترکان را در آذربایجان نگذاشت و روسها در ولایتهای کنار خزر نماندند. سرکشان شرقی را مطیع کرد و شاه هند را شکست داد و پیروز به دهلی رفت و از آنجا گنجی افسانهوار به غنیمت آورد . اما مانند همه جنگاوران بزرگ ، چون در ۱۱۶۰ کشته شد کشوری فقیر به جا ماند. پس از مرگش رئیسان قبایل هریک بر ولایتی دست یافتند و خودسری پیش گرفتند . سرانجام کریم خان رئیس طایفه زند غلبه یافت و دوره سلطنت او به آسایش گذشت . چون کریم خان رفت باز فتنه و آشوب آمد . تا آنکه آغامحمدخان ، رئیس ایل قاجار پیروز شد و سلسله ای تأسیس کرد که تا سال ۱۳۰۴ شمسی دوام یافت . آنگاه مؤسس سلسله پهلوی به تخت نشست و این همان سلسله کنونی ایران است .



از نما : شنوندگان محترم، بوزش می خواهم که سخن را کمی

۲۶۹ فرهنگ و اجتماع

دراز کردم . اما از سه هزار سال تاریخ کوتاهتر از این سخن نمی توان گفت . در جلسه های آینده فرصت خواهیم یافت که از ادبیات و هنر ایران به تفصیل گفتگو کنیم .

اکنون بچاست که از این گفتار نتیجه ای بگیریم . هر کس حوادث مثالی تاریخ ایران را از نظر بگذراند همیشه يك کلمه به خاطرش می گذرد و آن دوام است . این دوام تزلزل ناپذیر در طی این همه قرن های دراز موجب شده است که ایران تمدنی ایجاد کند که بنیادش بر مروت است ؛ و این همان صفتی است که در نخستین جلوه های تاریخ ایران نیز آشکار است . پیش از این از مدارا و مروت هخامنشیان و ساسانیان گفتگو کردیم . ایران مسلمان نیز همین مدارا و مروت را نسبت به فرقه های دینی دیگر ، از زردشتی تا عیسوی ، پیش گرفته است .

ادبیات فارسی که سراسر مبلغ مردی و مروت و مدارا است ، آثاری به جهان بخشیده که گنجینه اندیشه های لطیف بشری است . شاعران ایرانی مانند سعدی و حافظ نه همان در سراسر ایران محبوبند ؛ بلکه در همه دنیای اسلام ، در آسیای ترك و هندی و عرب ، در دل صاحبان دل جای دارند . در اروپا هم ، از گوته آلمانی گرفته تا پارناسی های فرانسوی تأثیر ایشان محسوس و آشکار است و هر که جوایز لطف اندیشه و کمال ظرافت بیان است خواهان و جوایز ایشان است .

دراز این توفیق آنچاست که ایران شرق و غرب را چون شیر و شکر در آمیخته دارد . زبانش ، که همچنان هند و اروپائی مانده است ، همیشه اندیشه او را به ملت های اروپا نزدیک نگه می دارد و ضمناً در همه خصائص و بدایع تمدن اسلامی ، که خود در ایجاد و تکمیل آن سهمی

چگونه می توان... ۲۷۰

بزرگی داشته است، شریک است. ایران نخستین ملت غیر عرب بود که به اسلام گروید، نخستین ملت شرقی بود که فلسفه یونان را دریافت و از آن خود کرد و نخستین بار عارفان بزرگش با عرفای بودایی و برهمنی همسری کردند.

این ملت که توانست تمدنهای بزرگ دشت بین‌النهرین را اخذ و اقتباس کند، هجوم مقدونی را تحمل کرد و اگرچه از تمدن یونان بهره برد همچنان ایرانی ماند. ملتی که گرفتار استیلای عرب و ترک و مغول شد، نه همان بقا و دوام یافت بلکه توانست پیگانگان را رنگ ایرانی ببخشد. این ملت در طی تاریخ دراز خویش قدرتی عظیم و عجیب نشان داده است.

برای هر کسی، که به سرگذشت و سرنوشت جوامع بشری علاقه‌مند باشد، لازم است که تاریخ ایران را به دقت بخواند؛ تا بداند که چگونه ملتی می‌تواند اینهمه پرگشتگی طالع ببیند و خود را نوازد. بداند که چگونه ممکن است ملتی هرچه در فرهنگ جهان سودمند و گرانها می‌یابد صمیمانه بپذیرد و هرگز رنگ خاص ملی خویش را از دست ندهد. بداند که چگونه می‌توان عمری چنین دراز و پر حادثه سپرد و هرگز پیر و ناتوان نشود.

باید تاریخ ایران را بخواند تا بداند که «چگونه ممکن است کسی ایرانی باشد».

حال و آینده فرهنگ ما

دورس مستبیه یازدهم دی ماه ۱۳۳۱ آقای دکتر پرویز خابری وزیر فرهنگ، در تالار دانشسرای مقدماتی یا حضور عده‌ای از اساتیدان دانشگاه و دانشسرای عالی، درباره‌ی حال و آینده فرهنگ ایران مطالبی ایراد کردند. سخن گفتار ایشان، که در آن مجلس ثبت تویسی شده است، در ذیل درج می‌شود.

(از محله آموزش و پرورش، اسفند ۱۳۴۹)

بسیار خوشوقتم و افتخار دارم که در این مجلس، که از همکاران من تشکیل شده است، حاضر می‌شوم و درباره مسئله‌ای که مربوط به کار جوانان است صحبت می‌کنم.

«همکاران» از این جهت گفتم که هم کسانی که سمت معلمی بهین دارند اینجا حضور دارند و هم کسانی که در مراحل مختلف خدمت به فرهنگ هستند و هم کسانی که از امسال پذیرفته‌اند که شغل پرافتخار معلمی را شروع کنند و خودشان را آماده می‌سازند تا این کار بسازیم مملکت را برعهده بگیرند.

امروز اینجا با چند نفر از فرهنگیان که صحبت می‌کردیم، این نکته را عرض می‌کردم که در فرهنگ تشکیلات و ارزشها با وزارتخانه‌های دیگر متفاوت است. معمولاً در تشکیلات کشوری یا لشکری عده‌ای هستند و هر کدام شغلی دارند و یک رئیس دارند و این رئیس هم رئیس دیگری، و سلسله مراتبی هست. به این طریق در همه تشکیلات، جز فرهنگ، واحدها تشکیل می‌شود از یک مجموعی به اضافه یک رئیس. اما در فرهنگ به‌عقیده من این‌طور نیست؛ در کار فرهنگی

حالا آینده... ۲۷۴

واحد معلم است . هر معلم به تنهایی يك واحد فرهنگی است . این طور نیست که واحد فرهنگی تشکیل شود از مثلا هزار معلم و يك رئیس فرهنگ ؛ یا اینکه از ده معلم و يك مدیر . کار اساسی که در فرهنگ انجام می گیرد کاری است که معلم می کند . به این سبب گمان می کنم کاملا بجا و سزاوار است که مسائل فرهنگی با همه افراد خدمتگزار فرهنگ ، یعنی همه معلمان ، در میان گذاشته شود و سزاوار است که همه معلمان این اهمیت وجود خودشان را احساس بکنند . چون معلم خودش به تنهایی يك واحد فرهنگی است و با این طریق باید سعی کند که درباره سر نوشت فرهنگ مملکت اطلاعات بیشتر بدست بیاورد و قضاوت کند و اظهار رأی کند .

بنده در اینجا برای سخنرانی نیامده ام ، بلکه غرض اصلی بنده همین بوده است که مسائلی را که مورد بحث و مورد ابتلا است با همکارانم در میان بگذارم . موضوع بحثی که انتخاب کرده ام و وضع کنونی و آینده فرهنگ است . بنده لازم نمی دانم که وقتی درباره وضع فعلی فرهنگ گفتگو می کنم آمارهای دقیق و مفصل بدهم . این مطلب دیگری است و در کتابچهائی که چاپ شده است ملاحظه فرموده اید و به یکبار شنیدن شاید بتوان آن را به خاطر سپرد . اما هنگام گفتگو از وضع کنونی فرهنگ در چند کلمه شاید لازم باشد بگوئیم که بطور کلی ما مملکتی هستیم که در حدود بیست و یکی دو میلیون جمعیت داریم . البته تعداد دقیق آن باید در سر شماری آینده تعیین شود . از این جمعیت کشور ، عده کمی سواد دارند . در سالهای اخیر بیشک پیشرفتهای بسیاری در فرهنگ حاصل شده است و در نتیجه همین

۲۲۵ ————— فرهنگ و اجتماع

پیشرفت‌هاست که حالا می‌توانیم انتعا بکنیم که قریب بیست درصد از جمعیت کشور ما با سوادند، زیرا که در سرشماری که شش سال پیش انجام گرفت عدد نسبی با سوادها از این کمتر بود. عددی از جمعیت کشور ما که یا سواد شعرده شده‌اند البته در مراحل مختلف هستند. بعضی سواد خواندن و نوشتن دارند. بعضی تحصیلات ابتدائی کرده‌اند، بعضی دیگر مدرج عالی تحصیل را هم می‌کرده‌اند که حاضران این جلسه از این دسته اخیر هستند.

دریافته تعلیمات ابتدائی می‌دانید که از مدت‌ها پیش قوانین داشتیم که این نوع تعلیمات را عمومی و اجباری قرار داده است. درست در حاضر نیست، گمان می‌کنم که این قانون در حدود سال ۱۲۹۰ به تصویب رسید و در آنجا تصریح شده است که تعلیمات ابتدائی برای عموم ایرانیان اجباری است. اما بعد فراموش شد، بطوری که لازم شد بعد از مدت‌ها باز قانونی تهیه شود. در قانونی که در سال ۱۳۲۲ تصویب شد یک مهلت ده ساله داده شده بود به دولت‌های ایران که تعلیمات ابتدائی را عمومی کنند و از آن تاریخ گویا قریب ۱۹ سال می‌گذرد و ما در این وضع هستیم که ملاحظه می‌فرمائید.

یک مطلب کلی و اساسی را، با اینکه شاید برای همه روشن باشد، باید عرض بکنم: بحث است درباره اینکه آیا اصلا تعلیمات ابتدائی فایده‌ای دارد؟ بحث است درباره اینکه اصلا «سواد داشتن مختصر» چه ارزشی دارد؟ بعضی‌ها اظهار عقیده می‌کنند که بهتر است عدد محدودی خیلی سواد داشته باشد، و آن‌های دیگر نداشته‌ها هم نداشته‌ها می‌گردند بهتر نیست که مسا یک طبقه بر گرفته در عملمکت تربیت بکنیم تا همه

حال و آینده... **۲۷۶**

کارها را به دست بگیرند؟ آن‌های دیگر هم، خوب، هستند و تحصیلشان ضرورت زیاد ندارد.

و حتی گفتگوهای دیگری هم هست که اصلاً، شاید ضرر داشته باشد، شاید خطر داشته باشد که همهٔ مردم با سواد شوند. اگر بخواهیم وارد این بحث‌ها شویم و دلائلی برای رد و تقص این ادعاها بیاوریم گمان می‌کنم که مدت‌های دراز باید وقت صرف کرد؛ و بنده که اعتقاد ندارم به اینکه چنین بحثی لازم باشد، زیرا که ایمان دارم به اینکه حتماً تحصیلات، ابتدائی، ولو بسیار کم، نهایت ضرورت را دارد، و تا آن درجه در این ایمان خود مصرم که کسانی را که سعی می‌کنند برضد این مطلب دلیل بیاورند برای این مملکت، دانسته یا نادانسته، خائن می‌دانم. تعجب نکنید اگر کسی که کارش همهٔ عمر درس و بحث بوده است دربارهٔ مطلبی این‌طور با شیوة قطع و جزم اظهار نظر بکند. این اظهار نظر خیلی از روی سادگی نیست، بلکه مبتنی بر بسیاری از نظریات علمی است، و مجال مفصل می‌خواهد که در آن بحث شود. این‌قدم اول است؛ تعلیمات ابتدائی تا آنجا که ممکن باشد برای همه در دنیای امروز لازم است و تنها به چند نفر دانشمند نایفه نمی‌توان اکتفا کرد. برای پیشرفت يك ملت لازم است که همهٔ افرادش آند کسی سواد داشته باشند؛ چنانکه بتوانند دنیای امروز و ضروریات دنیای امروز را ادراك بکنند. نایفه برای تبلیغات بد نیست اما در مرحلهٔ اول ضرورت نیست. می‌دانید که بعضی مملکتها هستند که نایفه‌ها را می‌خرند ما هم آن‌شاه‌الله پولدار می‌شویم و اگر لازم داشتیم چند تا نایفه می‌خریم. اما افراد يك ملت را دیگر نمی‌شود خرید و از خارج آورد

۲۷۷ فرهنگ و اجتماع

بعلاوه ، که می‌دانند که در جمعیت انبوه يك ملت ، اگر همه شروع به تحصیل بکنند و مقدمات را بتوانند کسب بکنند ، عدهٔ کثیری تا بنده پیدا نشود ؟ اما برای اینکه افراد يك ملت همبستگی و ارتباطی میان خودشان حس بکنند لازم است مشترکاتی داشته باشند . این مشترکات يك مقدار تاریخ است ؛ يك مقدار شاید اعتقادات دینی است ، و خیلی نکته‌های دیگر . اما همین مقدمات هم بداشتن سواد حاصل می‌شود . برای من و شما که درس خوانده‌ایم ، کتاب خوانده‌ایم ، و تاریخ می‌دانیم تاریخ مملکتیمان يك اصل و بنای ملیت است . افرادی که تاریخ نمی‌دانند در آنها این اصل چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟ دانستن يك زبان مشترک ، داشتن اطلاعاتی ، ولو مختصر ، از تاریخ و جغرافیا و سابقهٔ مملکت بطور عام ، مسلماً یکی از علائق مهم افراد يك ملت نسبت به یکدیگر است و ما خیلی تأخیر کرده‌ایم در این که این شرط را حاصل بکنیم ، و باید قدری بیشتر فکر بکنیم و قدری بیشتر کوشش بکنیم .

در گزارشی که افتخار داشتم که روز جشن مهرگان به عرض پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه برسانم این نکته‌ها و همچنین اطلاعاتی کلی و اجمالی از آمار فرهنگی قید شده بود . ما تا کنون این قدر پیشرفت کرده‌ایم که توانسته‌ایم قدری کمتر از پنجاه درصد بچه های مملکت را به دبستان بفرستیم . طرحی تهیه شده است ، با مشاورهٔ متخصصان تعلیم و تربیت یونسکو ، برای مدت بیست سال آینده ، که بتوانیم تا آن مدت به حد کافی معلم تربیت بکنیم و استخدام کنیم و به حد کافی محل و ساختمان ایجاد کنیم که در آن تاریخ دیگر تمام بچه‌های مملکت

حال و آینده... ۲۲۸

که شش سالگی را تمام می‌کنند و به سن تحصیل می‌رسند. مدرسه در اختیار داشته باشند و بتوانند تعلیمات ابتدائی را ببینند. این نقشه ساده‌ای نیست و مخارج بسیار دارد و محتاج کوشش بسیار است. طرح تعلیمات عمومی بیست‌ساله به چهار دوره پنج‌ساله تقسیم شده است که دوره اول آن در برنامه پنج ساله عمرانی مملکت پیش‌بینی شده است و امیدوارم که در برنامه‌های آینده هم برای سه دوره دیگر امکان و مجال داشته باشیم و بتوانیم پیش‌بینی بکنیم و انجام بدهیم.

برای مخارج اجرای این نقشه، اضافه بر بودجه مملکت کد به این کار اختصاص دارد؛ آنچه در برنامه پنج ساله پیش‌بینی شده است دوپنجاه میلیارد و هشتصد میلیون تومان است؛ او می‌داند که مخارجی که ما برای فرهنگمان در سال جاری می‌کنیم، اعم از تحصیلات ابتدائی و مخارج دیگر فرهنگی، در حدود یک میلیارد تومان است. اینک ما یک جزء از این برنامه بیست‌ساله را شروع کرده‌ایم و ربع اولش را انجام می‌دهیم. انشاءالله باقیش را هم انجام خواهیم داد. اما حسابی کرده‌ایم که از حالا تا آن وقت که ما به این نتیجه برسیم که بتوانیم همه بچه‌ها مان را به مدرسه بفرستیم چه عده‌ای خارج از این برنامه می‌مانند؟ یعنی تا آن وقت البته هر سال کمتر از سال پیش اما به هر حال در هر سال عده‌ای اضافه می‌شود به عده بی‌سوادان سابق و به آن عده که از تحصیل محروم مانده‌اند. این عده چند خواهد شد؟ عدد خیلی بزرگی خواهد شد. تا آن تاریخ دوازده میلیون نفر محروم خواهند ماند. دوازده میلیون نفری که حالا از هفت سال تا ۱۴ سال دارند، و آن وقت بزرگ سال‌هاشان در حدود سی و چهار پنج سال خواهند

۲۶۹ فرمته و اجتماع

داشت . دوازده میلیون نفر اضافه می شود بر بی سوادان ؛ و البته چون جمعیت مملکت رو به ازدیاد است در آن تاریخ عدد نسبی بی سوادها کم خواهد شد ، اما عدد واقعی شان زیاد خواهد شد . آن وقت این مشکل دوباره ایجاب خواهد کرد که ما به فکر چاره ای بینیم که با این بزرگ سالان بی سواد چه کنیم ؟ کلاسهای تعلیمات بزرگسالان که حالا داریم و اداره می کنیم در آن وقت باید با شدت بیشتری شروع به کار کنند .

اما با این سرعتی که دنیا پیش می رود . آیا مجال ایقدر تأمل داریم ؟ تا بیست سال دیگر چه خواهد شد ؟ در جای دیگری عرض کردم و باز هم تکرار می کنم . در يك روزنامه خواندم که در دنیای امروز در هر سه دقیقه يك کار جدید علمی انجام می گیرد که نتیجه اش در نشریه ها و مجله ها و بولتن های رسمی و علمی دنیا منتشر می شود . در يك چنین دنیایی ما بیست سال صبر بکنیم که بعد از بیست سال تازه ۱۲ میلیون نفر بی سواد داشته باشیم ؟ البته می فرمائید که عده ای از این بی سوادها آن روز زنده نخواهند بود . اما چون جمعیت زیاد می شود این امر آنرا حیران نخواهد کرد . از طرف دیگر بیش از این هم امکانات اقتصادی مملکت اجازه نمی دهد که بتوانیم در این کار تسریع بکنیم .

ناچار طرح تازه ای پیش گرفته ایم که همه از آن اطلاع دارید و به فرمان شاهنشاه در مدت کوتاهی شروع به اجرای آن شده است . این طرح عبارت است از همان طرح سپاه دانش که از جوان های دیپلمه استفاده کنیم برای اینکه بجای خدمت سربازی ، خدمت معلمی بکنند . محتاج به این نیست که بیشتر این مطلب را تکرار کنم که تا چه اندازه این طرح ابتکاری است و از جای دیگر اقتباس نشده است و مورد

حاله آینده... ~~.....~~ ۲۸۰

توجه همه ممالک دنیا واقع شده، و این مطلب را لازم است با کمال سرافرازی تکرار کنم و بگویم که جوانان مملکت ما همان طوری که پیش بینی می کردم، نه آن طور که دیگران - یعنی کسانی که اعتقاد داشتند حدس می زدند، نهایت استقبال را از این طرح کردند. بنده می دانم که جوان های ایرانی در اینکه آماده خدمت به مملکت باشند، در اینکه وطنشان را دوست داشته باشند، در اینکه فداکاری بکنند، از هیچ مملکت دیگر عقب نمی مانند. می دانید که عده داوطلبان بقدری زیاد بود که فقط معدودی به قرعه کشی رسیدند. این عده اول، عده پیش آهنگ، به سر بازارخانه رفتند و مشغول کار شدند و علاقه و شوقی که نشان دادند به جدی قابل توجه بود که فرماندهان قسمتهای مختلف ارتش که با اینها سر و کار دارند، بارها نهایت علاقه و شوقشان را به من اظهار می کنند و من دیدم که همه آنها هم به شوق آمده اند، از مشاهده این آمادگی و علاقه ای که جوانهای مملکت برای خدمت به فرهنگشان می دهند.

اما هنوز همه کار انجام نگرفته است و مشکلات رفع نشده است. شاید بعضی ها عادت داشتند که حرفهایی زده شود و بعد هم اجرا نشود. آنها که دلشان نمی خواست که چنین کاری انجام بگیرد، اول قدری تأمل کردند، بعد دیدند خیر، جدی است؛ آن وقت سر بلند کردند و شروع کردند به مخالفت، و رمز معنائی که گاهی از گوشه و کنار شنیده می شد کم کم قدری بالا گرفت. ایراد کردند، بعد تخطئه کردند.

حرفهایی زدند که به نظر من سزاوار نیست. نباید يك ایرانی بگوید که جوانهای ایران علاقه به مملکت ندارند، یا چون بهایشان

۲۸۹ فرهنگ و اجتماع

وعده دادند که ماهی ۲۲۰ تومان بدهند برای آن رفتند. یکی نوشته بود که به جوانهای ایرانی اگر ۲۵۰ تومان بدهند تا پتل پرت هم می روند! قیاس به نفس کردند! این علاقه که جوانان نشان دادند برای ۲۵۰ تومان گرفتن نیست. ممکن است این شوق و شور را عده‌ای نتوانند به‌همند.

بعضی دیگر سازهای تازه‌ای در مخالفت زدند. گفتند که این جوانها ایمان درستی ندارند. خطرناک است، اگر آنها که افکار مضر در سرشان است به ده بروند مردم ده را خراب می‌کنند. اینها هر وئی هستند. این جوانها می‌روند توی ده، دهاتی را هر وئی می‌کنند. عجبا! بنده تفهیمم چطور مأمور فرهنگ که می‌رود این همه خطرات، خطرات مادی و جانی و اخلاقی، و تمام اینها حاصل می‌شود! اما این همه مأموران دیگر، مأمور دارائی و ثبت اسناد و نظام وظیفه و سرشماری و ژاندارمری و دیگران هیچ خطری ندارند؟ بعد يك نغمه تازدای هم ساز شد. ناگهان غالب کسانی که در تمام عمرشان مشغول امور فرهنگی بوده‌اند، آخر سر هوس کیفیت کردند گفتند که کمیت چه فایده دارد؟ اصلا چه لزومی دارد که عده زیادی باسواد شوند. تعلیم و تربیت کیفیتش خوب است.

در این پنجاه ساله کیفیت لازم نبود، اما در این چند صباخی که یت چنین اقدام شدیدی برای نجات ملت از بیسوادی شده است یکمرتبه هوس کیفیت گل کرد. خیلی خوب، کیفیت را هم انشاءالله حاصل خواهیم کرد. اما من هیچ تعهد نمی‌کنم که حتی با استفاده از مدرن ترین وسائل مکانیزه امروز در مدت سه چهار هفته بتوانم کیفیت

را عوض کنم ؛ این کار يك کمی بیشتر وقت می خواهد .

طرحی که وزارت فرهنگ دارد و اینجا پایستی آن را به اطلاع همکاران برسانم این است ؛ ما در راه مبارزه‌ای که برای برانداختن بیسوادی پیش گرفته‌ایم تجمل را مطلقاً کنار می گذاریم . وسائل جدید سمعی و بصری خیلی خوب است و امیدواریم که بتوانیم آنها را حاصل بکنیم . اگر نقد ، خوب فعلاً قدری از آن درجه اول عمدتاً کم می کنیم . ساختمان مدرسه خیلی لازم است . اما برای لااقل پنجاه هزار آبادی مملکت اگر بخواهیم مدرسه بسازیم مدت خیلی زیاد و مبالغ هنگفت لازم است . منتظر این کار هم نمی شویم . چه می کنیم ؟ آن کاری را می کنیم که قریب‌ترین دراز می کردیم . آن کاری که حالا هم در مجامع و کنفرانس های بین المللی فرهنگی به عنوان يك سیستم عملی خیلی جدید به ما توصیه می کنند که آنرا اجرا بکنیم .

مقصود سیستم مکتب خانه است که اسم جدیدش مدرسه يك معلمی و يك اتاقی است . يك معلم به ده می رود ، یا در خانه کدخدایا در خانه یکی از اهل ده . و در آنجا بچه ها را جمع خواهد کرد ، نه تنها بچه های که شش سال شان تمام شده و وارد هفت سالگی شده اند ، بلکه تمام بچه های را که در سن تحصیل ابتدائی هستند تا سن ۱۴ سالگی و آنها را هر طوری که میل دارید ، مطابق سیستم قدیم مکتب خانه ، یا میل دارید امش را بگذاریم مدرسه يك اتاقی ، چنانکه در کنفرانس های بین المللی گفته می شود ؛ در هر حال ، بچه ها را جمع خواهد کرد ، و هر قسمت را در يك طرف اطاق خواهد نشاند ، آنها که کلاس اول هستند يك طرف و آنها که کلاس دوم هستند طرف دیگر ، و کلاس

۲۸۳ فرهنگ و اجتماع

سوم یا چهارم را هم در جاهای دیگر خواهد نشانید و به آنان درس خواهد داد . اما چه درس می‌دهد ؟

ما حد اقل توقعمان این است که به اندازه دو کلاس ابتدائی بتوانند به ایشان درس بدهد . شاید هم بتواند بیشتر درس بدهد . اما علاقه مندان به کیفیت و متخصصان تعلیم و تربیت ممکن است ایراد بکنند که همه‌اش دو کلاس ؟ همین ؟

یکی از گرسنگی‌ها داشت تلف می‌شد ، مردی آمد که يك لقمه نان به او بدهد . منکری آمد و گفت: به ! پس زعفرانش کو ؟ بلی ، ما فقط آن همان يك لقمه نان را می‌خواهیم تهیه کنیم . اما این امر هیچ منافاتی با این ندارد که این کار دنبال هم داشته باشد . مگر شما سیستمی سراغ دارید که معلم درس را از کلاس سوم شروع بکند ؟ در هر حال درس از کلاس اول شروع خواهد شد . بعد چینی کنیم ؟ می‌گویند که ! اگر این بچه دو سال درس بخواند و بعد دیگر نخواند ، ممکن است آنچه یاد گرفته یادش برود . صحیح است . این حرف پر بی‌راه نیست . از این عده که در يك دوره دو کلاس را پیش معلم درس خواهند خواند ، و شاید معلم بتواند بعداً سه کلاس را هم به آنها درس بدهد ، عده‌ای که سنشان بیشتر است ، یا به حکم ضروریات اقتصادی و یا به میل ، دیگر ترنک تحصیل خواهند کرد و ادامه نخواهند داد ، مختصری خواندن آموخته اند ، مختصری حساب یاد گرفته‌اند و قابلیت این را خواهند داشت که صورت حساب خرج خانه‌شان را بنویسند . بنویسند : نان ، گوشت ، پیاز ، و جلو آن هم قیمتش را بنویسند و جمع بزنند .

اما برای اینکه اینها آنچه خوانده‌اند یادشان نرود برای ایشان در

حال و آینه... ~~.....~~ ۲۸۴

همان ده، و تحت نظر همان معلمی که می‌فرستیم، يك كتابخانه‌ای هم تهیه می‌کنیم. کتابها را هم دستور داده‌ایم و اشخاصی مشغول هستند، با نهایت علاقمندی و با نهایت توجه به تمام نکات به تعداد زیاد تهیه می‌کنند و این کتابها را می‌فرستیم که در کتابخانه‌های کوچک دهات نگهدارند تا کسانی که خواندن و نوشتن را آموخته‌اند این کتابها را به امانت بگیرند و یا به آنها بفروشند تا آنها بتوانند این کتابها را بخوانند و آنچه آموخته‌اند از یادشان نرود. اما این کتابها را اول سعی خواهیم کرد کتابهایی باشد که خودشان دوست دارند؛ و بعد سعی می‌کنیم که به همان کتابهایی که دوست دارند يك‌سعه کتابی که مقدمات و اطلاعاتی راجع به کشاورزی، راجع به بهداشت و سایر موضوع‌ها به ایشان خواهد داد، اضافه کنیم. این کار جنبه‌های متعدد دارد و اگر بخواهم تفصیل بدهم گفتگو دراز خواهد شد.

اما يك نکته، بخصوص؛ قابل یادآوری است؛ و این امر از نظر اقتصاد مملکت اهمیت بسیار دارد و آن رفتن معلم در ده و درس خواندن بچه در ده است؛ به دلیل اینکه معمولا وقتی که در ده معلم نباشد بچه‌های ده ناچار، به حکم مقتضیات دنیای امروز که دارد چشم و گوش همه را باز می‌کند، یا خودشان می‌یابند که درس بخوانند، یا پدر و مادرشان به درس خواندن آنها علاقه دارند؛ ناچار آنها را می‌فرستند به شهر، و يك بچه‌دهاتی که به شهر آمد و درس خواند و سواد پیدا کرد دیگر به ده نمی‌رود. البته بنده نمی‌گویم هجوم از ده به شهر، که یکی از مسائل مهم اقتصادی و اجتماعی برای مملکت‌هایی نظیر مملکت ماست، منحصرأ به این امر بستگی دارد؛ اما باید تصدیق کرد

۲۸۵ ~~فرهنگ و اجتماع~~

کسه یکی از علل مهمش همین است . به این ترتیب امیدواریم که قسمتی از شهر را بده ببریم بجای اینکه ده را به شهر بیاوریم . این کسانی که بده فرستاده خواهند شد، تنها خواندن و نوشتن را به بیجهها نمی آموزند ؛ بلکه ممکن است با همت و سعی خودشان به یزرگها هم درس بدهند ؛ و علاوه بر این به آنها نکته‌هایی در امور اساسی بهداشت و کشاورزی و بعضی از امور اجتماعی را هم یادخواهند داد . و به این طریق سطح تمدن مملکت بالا می‌رود و بی‌شک تأثیر مهمی در امر اقتصاد مملکت نیز دارد . این نکته ادعای شخصی بنده نیست اینها نکته‌هایی است که بموجب قوانین علمی ، از روی موازین علمی ، به توسط دانشمندان و متخصصان فن تحقیق شده است ، و به دستگاههای مختلف بین‌المللی و دستگاه‌های عالی داخلی توصیه شده است .

حالا خواهیم فرمود که گیرم دو کلاس را درس دادند ، بعد چه می‌شود؟ فکری که کردیم این است که عده‌ای تحصیل را ادامه نخواهند داد و امیدواریم که بتوانیم به آنها کتاب و خوراک ذهنی و معنوی بدهیم تا به این وسیله نه تنها آنچه را که خوانده‌اند فراموش نکنند ، بلکه معلوماتشان را تکمیل بکنند و ان شاء الله بعدها وسائلی هم برای تربیت آنها فراهم خواهیم کرد . اما عده‌ای که می‌خواهند پیش معلم ده ، سر باز دانش ، درس بخوانند دو کلاس یا قدری بیشتر می‌خوانند ؛ ولی این کافی نیست . فکر کردیم که در هرگز هر چند ده یاک مدرسه بسازیم ، اینجا دیگر ساختمان لازم است ، زیرا که صورت مدرسه دارد و در این مدرسه‌ها بجهت‌آزاد کلاس سوم قبول می‌کنیم ، یعنی دو کلاس

حالا آینده... ۲۸۶

در پیش آن معلم خوانده است، و برای تکمیل معلوماتش می آید در کلاس سوم وارد می شود و طبعاً عمه کمتر است و عده ساختمانهایی که الان بایستی به آن پرداخت و شروع کرد، به این طریق خیلی کمتر خواهند شد. نقشه‌هایی آماده شده است برای مدارس يك معلمی و يك اتاقی. ما الآن، بعهده نمی گیریم که بتوانیم اینها را انجام بدهیم. امیدواریم که خود مردم این کار را بکنند و در هر دهی، اگر الآن حاضر هستند، يك اتاق برای شاگردها تا سال دیگر بسازند بر طبق راهنمایی‌ها و کمک‌هایی که دولت خواهد کرد.

تعداد این مدرسه‌های چهار کلاسه را، که در ده از کلاس سوم شروع می شود، اگر بخواهیم حساب بکنیم در حدود ده هزار خواهد بود. اما عملاً عده‌اش کمتر از این است، زیرا بعضی جاها مدرسه دارد و حتی در بعضی جاها توانسته‌اند مدرسه شش کلاسه بنا کنند و در آنجا ها می توانند شش کلاس را در ده بخوانند و بنا بر این عده ساختمانهایی که لازم داریم خیلی کمتر خواهد شد. برای این کار وزارت فرهنگ شروع کرده است به مطالعه و تهیه وسائل، تا در مرکز چند ده بتواند يك مدرسه برای دنباله تحصیلات ابتدایی داشته باشد. در این کار هم مسلماً کمک مردم لازم است و بدون این کمک کار انجام نمی گیرد، ولی من یقین دارم که مردم این کمک را خواهند کرد و حتی شاید از میزان توقع ما هم پیش خواهند افتاد.

با این طرحی که برای تعلیمات ابتدایی داریم نباید در هر سال بتوانیم در حدود ده هزار سر باز دانش داشته باشیم، این عده خیلی زیاد نیست و هنوز احتیاجات ما خیلی بیشتر است. مطابق این حساب

۲۸۷ ~~فرهنگ و اجتماع~~

احتمالی که شده است ما در حال حاضر در حدود پنجاه و چهار پنج هزار معلم اضافی می‌خواهیم تا بتوانیم تمام بچه‌های مملکت را که در سن تحصیلی هستند با مقدمات سواد آشنا بکنیم. بنابراین، این کار یک ساله و دو ساله انجام نمی‌گیرد؛ اما جای امیدواری هست که در ظرف پنج شش سال بتوان پیشرفت فوق‌العاده‌ای کرد.

هدف ما در این کار فعلاً بچه‌ها هستند؛ یعنی آدم‌ها و جوانهای آینده هدف فعلی ما هستند؛ اما معنی این امر این نیست که ما از تعلیمات بزرگی سالان غافلیم. این کار را هم می‌کنیم، ولی نه با ساز و تقارن و سنتور. چه احتیاجی دارد که سنتور بزنیم و سروصدای بکنیم؟ من از خانها می‌گویم که بیرون می‌آیم بازها شده است که اشخاصی آمده‌اند و کاغذی به من داده‌اند و باز به خیال اینکه تقاضای اضافه حقوق و ترفیع‌درتبه و مدیر کلی و این چیزهاست با اوقات تلخی کاغذ خوانده‌ام؛ اما وقتی که خوانده‌ام خجالت کشیده‌ام؛ زیرا دیده‌ام که کاسبهای محل نامه‌ای نوشته و زیر آن انگشت زده‌اند که برای ما کلاس درست کنند که ما می‌خواهیم درس بخوانیم. ساز و تقارن زدن برای وقتی است که ما معلم کافی آماده کرده باشیم و مردم نیایند و از آن استقبال نکنند. آنوقت باید تبلیغات کرد. ولی حالا که ما معلم کافی آماده نکرده‌ایم تبلیغات چه لزومی دارد؟ هیچ دیده‌اید فروشنده‌ای که مقدار کمی جنس دارد و تعداد زیادی مشتری، این فروشنده مبلغی از سرمایه‌اش را صرف تبلیغات بکند؟ البته وقتی جنس زیاد است و مشتری کم، ناچار به آگهی و تبلیغ باید پرداخت.

حالا آیند... ۷۸۸

این است کاری که شروع کرده‌ایم، و نتیجه آن تاکنون بسیار امیدبخش بوده است. امیدواریم که بتوانیم آن را به‌سازمان برسانیم؛ ولی وسائل دیگر هم برای آن لازم است. یکی از منابع و وسائل دیگر برای یک چنین اقدام مهم ملی استفاده از وجود خانمهاست. در بسیاری از دهات ایران عده‌ی زنانی که سواد دارند فوق‌العاده کم است و خانمها، اگر واقعاً همت مردانه دارند، باید در این کار عظیم ملی شرکت کنند. درست است که خانمها از خدمت نظام وظیفه معاف هستند اما از خدمت به مملکت که معاف نیستند، و چه فرصتی بهتر از این که ثابت بکنند واقعاً شخصیت و لیاقت هم‌دوشی با سایر افراد ملت را دارند.

گفتگو در این باب دراز شد. حالا برویم بر سر نکات دیگر. بعد از تعلیمات ابتدائی تعلیمات متوسطه لازم است و مسئله تربیت معلم. من امیدوارم روش ما، روش تربیتی که پیش گرفته شده است در این سپاه دانش، لااقل از روشهایی که تاکنون برای تربیت معلم ابتدائی داشته‌ایم آثار و نتایج بهتری داشته باشد.

گفته می‌شود که پس دانشسراهای مقدماتی چه شد؟ و بعضی‌ها عزای دانشسرای مقدماتی گرفته‌اند. البته همه می‌دانیم که اگر ما بتوانیم معلمها را دو سال شبانه‌روزی بکنیم و تحت تعلیمات بسیار دقیق و عالی قرار بدهیم معلمان بهتری خواهیم داشت. در این که شک نیست. اگر هم دو سال بیشتر شود چه بهتر! اما یک حساب ساده به‌ما نشان می‌دهد که اگر الآن بخواهیم معلمان مورد احتیاج‌مان را با این روش تربیت بکنیم لااقل یک میلیارد تومان دیگر اضافه بر بودجه

۲۸۱ فرهنگ و اجتماع
 لازم داریم . برای همین احتیاجات فوری ، آیا گمان نمی کنید که اینها يك سنگهای بزرگی باشد که بخواهند در راه پیشرفت بیندازند؟ تصور می کنید که این حساب ساده را نکرده اند؟

اما به دانشسراهای مقدماتی هم کمال احتیاج را داریم . می دانید برای چه ؟ برای اینکه يك دبستان واقعی کافی نیست که چند آموزگار داشته باشد . این آموزگاران سرپرستی و رهبری و اداره هم می خواهند . یعنی مدیر دبستان می خواهیم . ما احتیاج داریم به يك عده مدیر و سرپرست و رهبر تعلیماتی برای تعلیمات ابتدائی ؛ و اینها را واقعاً با دقت بیشتری بایستی پرورش بدهیم . این اشخاص ، به عقیده من ، باید از میان آموزگاران انتخاب شوند که چند سال خدمت آموزگاری کرده باشند و شرایط دیگری هم داشته باشند و بعد در این مدارس پرورش یابند و تعلیمات لازم را ببینند ؛ و بعد بتوانند واحدهای تعلیمات ابتدائی یعنی دبستانها را خوب اداره بکنند ، بتوانند سرکشی و سرپرستی و رهبری بکنند به این مؤسسات و به آموزگاران که در کلاسها عملاً مشغول کار هستند .

اما تعلیمات ، همیشه فریاد بلند است که سطح معلومات شاگردان پایین است . نشنیده ایم که زیاد غصه از این باشد که ریاضیشان کم است یا فیزیک و شیمی شان کم است . البته این نکته دلیل بر این نیست که ریاضی و فیزیک و شیمی شاگردهای ما خیلی خوب است . اما علتش اینست که کسانی که ایراد می کنند از این چیزها سرشان نمی شود . تنها يك چیز را می بینند .

فریادشان بلند است که ای وای اینها فارسی و عربی نمی دانند .

حالا بپایند .. ~~.....~~ ۲۹۰

ای وای ادبیات قدیم متروک شده . و راست است ، اما يك نکته اصلی را باید مورد توجه داشت و آن اینست که خودمان بفهمیم که چه می-خواهیم و فارسی چه جور چیزی است ؟ وقتی می گوئیم شاگرد مدرسه ما یا دیپلمه ما فارسی نمی داند ، مقصودمان این است که چه چیزی را نمی داند؟ فرضمان این است که شاگرد کلاس سوم دبیرستان یا شاگرد کلاس ششم دبیرستان چه قدر و چه نوع فارسی بداند؟ باید اول توقعمان و نظرمان صریح و روشن بشود که چیست ؟ یکی می گوید که این جوانها يك کافه تقاضای مرخصی یا تقاضای استخدام را درست نمی - نویسند . یکی می گوید که فلان شعر عربی را که در گلسنان آمده است درست نمی توانند بخوانند . یکی غصه می خورد که ای وای کلیله و دمنه از دست رفت . بچهما با کلیله و دمنه دیگر آشنا نیستند . حتی بعضی تأسف می خورند که احادیث و اخبار به گوش این جوانها نخورده است ! اینها چیزهای مختلفی است که باید حدودش را اول تعیین کرد . ببینیم چه توقعی باید داشته باشیم و میزان توقع ما چقدر است؟ بعد باید به فکر روش کار افتاد که ببینیم برای رسیدن به نتیجه چه روشی باید پیش بگیریم ، و بعد البته باز مطلب مهمتر همان معلم است . آخر اینهمه غصه که ما می خوریم که بچهها سواد فارسی و عربی شان عقب رفته ، می دانید چرا اینطور شده است ؟ برای اینکه دستگاه فرهنگی ما گمان کرد که : فارسی که خوب ، فارسی است ؛ بنابراین اگر کسی می گفت که ریاضی بلد نیستم ، فیزیک بلد نیستم ، شیمی بلد نیستم ، تاریخ و جغرافی بلد نیستم ، می گفتند: خوب ، برو فارسی درس بده .

آقای مدیر کل فرهنگه صورتی بمن دادند و گفتند که ما به این تعداد معلم احتیاج داریم . دیدم هیچ به معلم فارسی احتیاج ندارند . تعجب کردم . چون ساعات برنامه ما شامل مواد فارسی هم هست و عده ساعات درس فارسی کم نیست . پس چطور است که معلم فارسی اصلاً نمی‌خواهند ؟ معلوم شد که در این مورد چانه قبلاً پر شده است . در مورد معلم فارسی هر کس که اداره کننده مدرسه بود خیال می‌کرد که این چانه را زود می‌شود پر کرد . چون کم کسی است که شیعی نداند و بگوید من شیعی درس می‌دهم . زیرا زود مچش باز می‌شود . اما فارسی که يك چیز صریح و روشن نیست ؛ همه خیال می‌کنند که می‌توانند فارسی تدریس بکنند . در هر حال برای اینکه سواد فارسی بچه‌ها بهتر شود اول باید تصریح بکنیم که مقصودمان چیست ؟ دوم اینکه بگوئیم روش رسیدن به این مقصود چیست ؟ سوم اینکه معلم صالح و لایق برای این کار بایستی تربیت کرد .

در برنامه دبیرستانی ما هم همین نکته‌ها بایستی ملحوظ باشد . باید ببینیم که دبیرستان باید چه کار بکند ؟ آیا دبیرستان جایی است که يك مرد اجتماعی معادی را پرورش می‌دهد و کسی که ۱۲ سال تحصیل کرد ، خاصیتش این است که اطلاعات کلی از دنیای امروز ، از تاریخ و جغرافیا ، قدری ادبیات ، و سایر چیزها دارد ، به عنوان مقدمه ؛ که بعد برود مشغول کار دیگری بشود ؟ این خودش يك قدمی است که به سوی تکامل ملی برداشته می‌شود . باید ما آرزومند باشیم که شاید بتوانیم کاری بکنیم که تمام افراد ملت ما ۱۲ سال تحصیلات متوسطه را کرده باشند و بعد وارد کار شوند . اما آیا ممکن است ، ما که در خم کوچه

حالا آینده...

 ۲۹۲

اولیم و هنوز می‌خواهیم کلاس اول را با این طرح‌ها و نقشه‌ها تأمیر بکنیم، بتوانیم آن کار را بکنیم؟ البته، ان‌شاءالله، به آن مرحله خواهیم رسید.

این يك غرض از تحصیلات متوسطه است که جوانان اطلاعات کلی بدآ بکنند و بعد به کار مشغول شوند. اما غرض دیگر این است که به‌وسیلهٔ تحصیلات متوسطه جوانان را برای رفتن به دانشگاه آماده کنیم. غرض دیگر ما ممکن است این باشد که در دورهٔ شش ساله دبیرستان چیزی به جوانها بیاموزیم که با آن بتوانند کاری بکنند و مانی در بیاورند، و ضمناً برای اقتصاد مملکت هم مفید باشند. نمی‌دانم باز هم هدف و غرض دیگری ممکن است باشد یا نه؟ شاید هم باشد ولی این سه تا مهمتر است.

حالا ببینیم این برنامهٔ دبیرستانی کدام يك از این اغراض را تأمین می‌کند، یا برای تأمین کدام يك از این غرضها به‌وجود آمده است؟ ما خواسته‌ایم که همه را با هم مخلوط بکنیم. ایرادهائی که به برنامهٔ دورهٔ متوسطه می‌شود خیلی مختلف است. همه شنیده‌ایم که: آقا، این جوانها که کاری از دستشان بر نمی‌آید! این ایراد مبتنی بر این اصل است که جوان دبیرستان رفته باید کسی باشد که کاری از دستش بر بیاید. اگر هدف ما این است که متأسفانه برنامهٔ دبیرستانی‌ها برای این کار تدوین نشده است. این برنامه به‌نظر من، پیشتر برای این درست شده است که جوان‌ها را برای رفتن به مدارس بالاتر آماده بکند، و به همین جهت است که این سببه هست که اگر کسی دیپلم دورهٔ متوسطه را گرفت تحصیلاتش ناقص است. همه تصور می‌کنیم که به

۲۹۳ ————— ترجمه و اجتماع

اگر رفت به کلاس ابتدائی باید از آن طرف دکتر در بیاید و همه باید دکتر بشوند. گمان نمی‌کنم که این تصور درستی باشد. آیا همه افراد واقعاً استعداد و لیاقت این کار را دارند؟ چون این البته يك کار است. ولی کارهای دیگر هم هست که فایده اش، ارزشش، احترامش کمتر از کسانیه شدن نیست. ما همین يك راه را یاد گرفته‌ایم. برای همین يك راه هم آیا برنامه ما مناسب است و آن را خوب اجرا کرده‌ایم؟ جواب منفی است. دانشگاههای ما نکایت دارند از اینکه جوان‌ها مقدمات را بدانند از کافی نیاموخته‌اند که بتوانند تحصیل دانشگاهی بکنند پس نمی‌دانم که بالمال چه نتیجه و چه نفعی حاصل کرده‌ایم. مسلم این است که ما به فکر آن نیستیم که تا حدی که ممکن است بتوانیم جوان‌های مملکت را میان مؤسسات مختلف تعلیماتی توزیع کنیم. بنده گمان نمی‌کنم که این درست باشد که يك برنامه ۱۲ ساله داشته باشیم که در آن همه چیز را مخلوط کنیم. قدری اقتصاد، قدری مکانیک، قدری ماشین‌نویسی، قدری رانندگی، قدری مابین‌شناسی، قدری فلسفه، ارسطو، قدری شیمی، همه چیز را مخلوط کنیم و آن وقت دلخوس بسوزیم که جوان‌های جامعه چیز را یاد می‌گیرند. اول نتیجه را باید در نظر گرفت. مسلماً ما در دوره دوم متوسطه می‌توانیم شعب مختلف تأسیس بکنیم. برای اینکه اشخاص به حرفه‌های مختلف بپردازند و یکی از کارها هم این باشد که بروند به دانشگاه و مثلاً فیزیک یا ریاضات عالی بخوانند که در مؤسسات عالی از آنها استفاده شود. یا معلم ریاضی بشوند، یا جراح، یا استاد ریاضی در همان دانشگاه بشوند.

يك قسمت دیگر کار، که در برنامه متوسطه شایسته و سزاوار است

۲۹۴ حاله آینه...
 که مورد مطالعه دقیق اهل فن قرار بگیرد، تعداد مواد است. باید در این باب تأمل کنیم. آیا خوب است در کلاس اول متوسطه چند قطره شیمی، چند قطره فیزیک، چند قطره علوم طبیعی در گاوئو شاگرد بچکانیم و در سال بعد چند قطره بر هر کدام اضافه کنیم؟ آیا مقصود از تعلیم علوم این نیست که يك آمادگی ذهنی برای شاگرد حاصل بشود و با سیستم علم آشنا بشود؟ آیا چنین نیست که وقتی این منظور حاصل شد، خواندن شیمی و فیزیک و طبیعیات و سایر رشته‌ها کار مشکلی نیست. این نکته قابل توجه است که آیا تعلیم علوم به این طریق ذره ذره بهتر است یا اینکه يك ماده‌ای به‌عنوان علوم در برنامه بگذاریم ولی آن چیزی را که درس می‌دهیم درست درس بدهیم تا شاگرد يك چیزی از آن يك علم بفهمد که اگر بخواهد در مراحل بالاتر دنبال علم بگیرد بداند که علم چیست؟ اما اینطور که ذره ذره یاد می‌دهیم آیا نمی‌ترسیم که آخرش نفهمد که مقصود از علم چیست؟ البته این مطلب را به‌عنوان عقیده‌چازم بیان نمی‌کنم ولی به‌عنوان القاء يك فکر عرض می‌کنم که باید اهل فن آن را عمیقاً مطالعه بکنند.

در این دوره متوسطه باید کمال کوشش را برای تعلیمات حرفه‌ای بکاربرد، عده‌ای از افراد مملکت میل دارند و استعدادشان حکم می‌کند که حرفه‌ای یاد بگیرند و به شغلی مشغول شوند. هیچ لازم نیست که این عده مسائل علمی و نظری را بیاموزند؛ و به هر حال اگر همه این کار را بکنند که جامعه نمی‌تواند دوام پیدا کند.

البته از نظر اقتصاد تعلیمات حرفه‌ای برای مملکت خیلی مؤثر است ولی این امر گفتنش آسان‌تر از عمل کردنش است. زیرا برای

۲۹۵ فرهنگه واجتماع

تعلیمات حرفه‌ای وسائل لازم است و هر شاگرد مدرسه حرفه‌ای چندین برابر يك شاگرد عادی متوسطه خرج دارد. در بسیاری از ممالک صنعتی دنیا این اشکال وجود ندارد برای اینکه این وسائل را غالباً کارخانه‌هایی که به این قبیل افراد احتیاج دارند خوششان می‌دهند، و حتی به مدارس سفارش می‌دهند که این قدر برای ما امسال مکانیسم تسریع کنید چون به آنها احتیاج داریم. ما به حکم ضرورت مجبوریم که کار را از طرف مقابل شروع کنیم؛ یعنی اول اشخاص صنعتی و اشخاص حرفه‌ای تربیت بکنیم بعد در ضمن این کار با وسائل دیگری که مربوط به فرهنگ نیست در فکر اینهم باشیم که مملکت را صنعتی بکنیم تا این اشخاص به کار مشغول شوند. البته وقتی این کار صورت گرفت و مملکت صنعتی شد چرخ به راه خواهد افتاد. اما در حال حاضر کار مشکل است و بارزورگی بردوش مملکت است که بتوانیم این مؤسسات حرفه‌ای را آن مقدار که باید توسعه بدهیم. با اینهمه باید ناچار اینکار را کرد و کوشش عظیمی باید در این راه بکار برد که این نوع مؤسسات تعلیمات حرفه‌ای هر چه ممکن است زیادتر بشود. به شرط اینکه قبلاً حساب کار شده باشد و بدانیم که چرا اینها را تربیت می‌کنیم. زیرا که از نظر اقتصاد مملکت این مطلب مهم است، و بسا هست که پول مملکت را برای تربیت عده‌ای صرف می‌کنیم که هم خودشان بی‌کار می‌مانند و هم پولی که برای تربیت ایشان صرف شده است به هدر می‌رود. يك مقدار از این نوع مؤسسات را، چه قبل از تحصیلات عالی دانشگاهی و چه در حدود تحصیلات دانشگاهی، سابقاً درست کردیم ولی متأسفانه نتایجش خوب نبوده است.

۲۹۶ ~~.....~~ حال و آینده...

مطلب گفتنی زیاد است اما مختصری هم در باب تحصیلات عالی عرض کنم و مجلس را ختم کنیم .

تحصیلات عالی برای مملکتی مثل مملکت ما درست نقطه مقابل تحصیلات ابتدائی است. اگر آن برای همه فوری و مهم است و واجب است که برای اینکه انسان باشند ، برای کسب حیثیت انسانی ، سواد داشته باشند، مختصری خواندن و نوشتن و قدری حساب و مقداری، هر چه بیشتر و بهتر، اطلاعات از تاریخ و جغرافیای مملکت و غیره کسب کنند، تحصیلات عالی دیگر الزامی نیست . تحصیلات عالی برای يك نتیجه دیگر غیر از این موضوع است .

حالا يك مسئله پیش می آید و آن آزادی تحصیل است ، و بعضی ها به این روش اعتراض می کنند که شما می خواهید جلو آزادی تحصیل را بگیرید؛ و به شما چه مربوط است ؟ جوانی است می خواهد زبان کره ای یاد بگیرد، شما چه حقی دارید منعی بکنید؟ البته درست می گویند و هیچ نوع مانع و اجبازی اینجا درست نیست ؛ مشروط بر اینکه پول ملت برای مصارف غیر ضروری خرج نشود و پول ملت را خرج نکنیم در امری که مورد احتیاج نیست، یا در درجه دوم و سوم است ؛ و در مقابل آن رشته های مورد احتیاج معوق بماند و احتیاجان عادی ملی ما رفع نشود .

روزی مجلسی داشتیم، در آنجا یکی از اعضای عالی رتبه شرکت ملی نفت بمن گفت که ما به سبب امر تحصیل کرده احتیاج داریم که هرچه می گردیم نمی توانیم پیدا کنیم و در مقابل ۵۰۰ نفر عضو داریم که احتیاجی به آنها نداریم . آیا از نظر مصالح مملکت درست است که

۲۹۷ فرهنگ و اجتماع

اینکار را بکنیم ، یعنی ۵۰۰ نفر جوان را درس بدهیم در رشته‌ای که وسیلهٔ تأمین معاش خودشان نیست و وسیلهٔ کمک به اقتصاد مملکت هم نیست، و برای ۳۰۰ نفر دیگر جای خالی داشته باشیم و مجبور بشویم آنها را از خارج بیاوریم ؟

این امر نظایر بسیار دارد، عده‌ای از لیسانسیه‌ها و جوانان مملکت بیکلوند . امسال وزارت فرهنگ اعلام کرده است که ۶۶ نفر لیسانسیهٔ ریاضی می‌خواهد برای احتیاجات فوری و برای تدریس در کلاسهای درس امسال ۶۰ نفر لیسانسیهٔ فیزیک می‌خواهد و ۷۵ تا ۸۰ لیسانسیهٔ شیمی می‌خواهد. از قاعش به تحقیق یادم نیست. ولی در بسیاری از این رشته‌ها ما اشخاصی که واجد شرایط باشند به‌عدهٔ مورد احتیاج پیدا نکرده‌ایم. امروز لیسانسیهٔ ریاضی آنقدر وجود ندارد که بتواند در کلاسهای ما درس بدهد . در مقابلش نمی‌دانم چرا لیسانسیهٔ طبیعیات خیلی زیادتر از آنچه می‌خواستیم وجود دارد . ما معلم می‌خواستیم که برود در سر کلاس درس بدهد . معلم را برای تماشا که نمی‌خواستند . نمی‌توانستیم بگوئیم لیسانسیهٔ طبیعیات برود ریاضیات درس بدهد .

ملاحظه می‌کنید که این سوءتقسیم نتایج خوبی ندارد . از یک طرف یک عده از جوانهای مملکت که حق حیات دارند و باید کاری بکنند ، اینها در یک رشته تحصیل کرده‌اند که لااقل مورد احتیاج فوری برای مملکت نیستند و در مقابل مملکت احتیاجاتی دارد که برای تأمین آنها کاملاً معطل مانده است ، برای اینکه از اوّل پیش بینی نشده که چه عده اشخاص برای چه کارهایی لازم است . در بعضی قسمتهای دیگر شاید طرز تقسیم کار عیب دارد . زیرا عده‌ای لیسانسیه‌های کشاورزی

حالت و آینده...
 ۲۹۸ **بیکار مانده اند. اینها چرا باید بیکار بمانند؟ لیسانسیه کشاورزی تکلیفش معلوم نیست که باید کشاورزی بکند یا معلم طبیعیات بشود؟ آیا از اول فکر کرده بودیم که جوانها را چطور تربیت بکنیم و چه کاری از آنها باید برآید؟ البته آقایان لیسانسیه کشاورزی ۴۰ نفرشان بلکه ۵۰ نفرشان ممکن است مدیر کل وزارت کشاورزی بشوند اما آخر بقیه شان چکار باید بکنند؟**

ملاحظه می فرمائید که مطالب اینطور که گمان می کنیم نیست. البته آزادی تحصیل صحیح است و هر جوانی باید آزاد باشد که در هر رشته ای که خواست تحصیل بکند. البته هر رشته ای مفید است. بنده زبان کره ای را مثل زدم، ولی زبان کره و زبان سیام و زبان کشنشین و زبان سرخ پوستهای امریکا هم البته مورد مطالعه باید قرار بگیرد. خیلی هم از نظر اصول زبانشناسی مهم است. اما باید ببینیم آیا مورد احتیاج فوری کشور هست یا نیست؟ تعلیمات عالی به خلاف تعلیمات ابتدائی مادام که مملکت احتیاجات معینی دارد باید برای رفع این احتیاجات کار کند. پس از اینکه احتیاجات مادی رفع شد و سطح اقتصاد مملکت بالا رفت، البته از همین وجوه درآمد عمومی و سرمایه ملت قدری هم برای علم محض؛ برای ارضای حس کنجکاوی، برای ارضای شوق خاص و هوس که هر کس دارد سزاوار است که خرج بشود، اما بعد از اینکه احتیاجات عام رفع شد؛ و اگر غیر از این بکنیم نتیجه همین طور می شود که ۵۰۰ نفر در یک رشته کار کرده اند و بلا تکلیف هستند و ۳۰۰ نفر مورد احتیاجند و نیستند.

البته مسئله عمق معلومات که در اینجا پیش می آید خود به خود

۲۹۹ ~~فرهنگه واجتماع~~
 حل خواهد شد. وقتی که علاقه به تحصیل زیاد و عده داوطلب زیاد شد خواه ناخواه همین طور می شود که حالا شده است. یعنی عده کثیری رو می آورند به يك دانشگاه، ناچار دانشگاه ای که جای همه آنها را ندارد، و نباید هم داشته باشد، میان آنها مسابقه می گذارد، و در تعلیمات مدرسه عالی هم دقت بیشتری باید بشود و می شود و بالتیجه آدمهای باسوادتر و عمیق تر برورش پیدا می کنند. اینکه عرض کردم خود به خود البته منظور این نیست که بی هیچ کوششی می شود، حتماً طرحهای اساسی برای پیشرفت معلومات جوانان باید در نظر گرفت، اما ضرورت به آن کوشش که ما خواهیم کرد کمک می کند.

چرا اینهمه جوانها به دانشگاهها رو می آورند؟ غالباً شکایت می شود که جوانهای ایرانی بیکار پست در دانشگاه مانده اند و راه چاره ای هم که به نظر می آید نیست که: خوب، پس دانشگاهها را زیاد کنم، يك دانشگاه کم است دو تا کم است، سه تا کم است، شش تا درست کرده ایم. بعضی ها دروغی و بعضی ها هم راست. شش تا هست، دوازده تایی دیگر درست کنم. این کار نتیجه این است که تصور می کنیم هر کس به مدرسه ابتدائی رفت باید دکتر و لیسانس بشود. درحالی که چنین نیست. چرا ما اینقدر شوق رفتن به دانشگاه داریم حالا که خودمانیم و به شرط آنکه از مجلس سخن به در نرود، ما دنبال وجهش می رویم. این پتله خزانه است. جوانها می خواهند بروند به دانشگاه برای اینکه بعد از گرفتن ورقه بهتر استخدام بشوند و مواجب بیشتر بگیرند، احیاناً حق لیسانس هم بگیرند؛ و گمان می کنند که این راه تا همین آینده ایستادن است؛ و دلیلشان هم این است که می بسند